

امیر خسرو بعنوان شاعر غزل سرای پارسی هند

دکتر شمس الدین احمد

استاد دانشگاه کشمیر - سری نگر کشمیر

افصح الشعراء، هند، امیر یمین الدین ابوالحسن خسرو دهلوی، پیشوای و سر آمد شاعران پارسی گوی هند می باشد. وی شاعری است که با تاثیر سحر انگیز خود، وبافسون سخن، وبواسطه استعداد و قریحه فطری، ور شعر فارسی هند سبکی در غزل فارسی را ایجاد کرد که دارای امتیازاتی خاص است با جلوه و آب و رنگ استاد غزل، سعدی شیراز - در این وصف اخیر، غزل های فارسی امیر خسرو کس ملا بروش آن افصح المتکلمین می باشد. خسرو از لحاظ سلامت کلمات، جلادت بیان، روشنی ولطافت معنی، حسن تنیق و تناسب الفاظ، سادگی و عذوبت کلا، و در سوز سخن، شاعر یکتای و کم نظیر هند است. ازین لحاظ غزلهای وی دارای آهنگی متمایز و مخصوص م باشد، اگرچه گاه گاهی در اشعار وی سبک هندی نیز بچشم میخورد.

خسرو در غزلهای فارسی کاملاً پیرو شیوه و بیان سعدی شیرازی بود. خودش میگوید جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

سعدی مسلماً استاد غزل فارسی است اما خسرو، استاد غزل فارسی هند است. بنده در ادبیات فارسی هند هیچ شاعر پارسی سرائی را سراغ ندارم نه پیش از خسرو و نه بعد از او. که مواطف و احساسات عشقی خود را که، در عین حال سوزنده و حامل عجز و نیاز است، باز بانی بسیار ساده و شیرین و روان و خالی از تعقید، مانند خسرو، بیان کرده باشد. من در صدد آن نیستم که به تحقیر شاعران استادی که پیش از وی در هند زیسته اند، پردازم، اما بدون شک، خسرو، تا این زمان، یکه تازو شهسوار یکتای جولان گاه و فسحت غزل فارسی هند باقی مانده است و خواهد ماند. برای مثال، این غزل را ملاحظه فرمائید

ابر می بارد و من میشوم از یار جدا	چون کنم دل بچنین روز، زدلدار جدا
ابرو باران و من و بار ستاده بود اع	من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا
میدهم جان، مرو از من، و گرت باور نیست	پیش از آن خواهی، بستان و نگهدار جدا
حسن تو دیر نماید چوز خسرو رفتی	گل بسی دیر نماید، چوشد از خار جدا

یا این غزل

بس شب با مہی بودم کجا شد آن همه شبها	کنون هم هست شب، لیکن سیاه از دود یار بها
خوش آن شبها که پیشش بود می گه مست و گه سر خوش	جهانم میشود تاریک چون یاد آرم آن شبها
همیکردم حدیث ابرو و مژگان او هر دم	چو طفلان سوره نون و القلم خوانان بمکتبها
چه باشد گر شبی پرسد که در شبهای تنهائی	غریبی زیر دیوارش، چگونه میکند شبها

بیا ای جان هر قالب که تا زنده شوند از سد

بکویت عاشقان کز جان تهی کردند قابلهها

....

مرنج از بهر جان خسرو ، اگر چه می کشد یارت

که باشد خو برویان را بسی زینگونه مذهبها

اینها غزلهائی است که نمودار تمایلات پاک دل خسرو است. و میرسانند که گوینده دلی سوخته و خاطری آشفته داشته، و از سر همان سوز و آشفتهگی، سخن گفته ، و در عین حال ، در پیشگاه محبوب، حسن ادب را نیز رعایت نموده است . رقت کلمات، لطافت معنی، و آجنگ عبارات، همان شیوه سعدی را بخاطومی آورد.

در تتبع از پیروی سعدی، خسرو غزلهای مسلسل نیز دارد. در این نوع غزل، شاعر کیفیات و معاملات عشق را بتفصیل بیان می نماید خسرو نیز در اینگونه غزلها، با چیره دستی و یژه خود، کیفیات خاص عشق خود را، طوری در برابر چشم ما مجسم میسازد که ، این نوع غزلها، اگر چه تعداد آنها چشم گیر نیست، ولی یکی از پر شور ترین و برجسته ترین قسمت غزلهای فارسی وی را تشکیل میدهد. هنر تصویر کشی بقدری استادانه است که ، از لحاظ اصول فنی و کلیه مزایای ذوق و لطافت شعری، در خور توجه و تمجید است. مثلا این دو غزل را ملاحظه بفرمائید

کجکلها ! ستمگرا! تنگ قباسی کیستی؟

لابه گرا و دلبرا ! عشوه نمای کیستی؟

زیر کلاه ، جعد تو ، بر کموت کشیده سر

بسته بچا بکی کمر ، چست قبای کیستی؟

خسرو خسته را سخن بسته شد از تو در دهن

طوطی شکرین من، نفز ندای کیستی؟

.....

سر در خمار ، شب بکنار که بوده ای؟

لبها فکار ، همدم و یار که بوده ای؟

سنبل بتاب رفته و نرگس بخواب ناز

شب تا بروز ، باده گسار که بوده ای؟

شمع مراد من نشدی یک شبی تمام

ماه تمام در شب تار که بوده ای؟

باچشم آهوانه، که شیران کند شکار

ای آهوی رمیده! شکار که بوده ای؟

سروت هنوز هست در آغوش خواستن

ای سرونیم زسته! بیپای که بوده ای؟

زانرو که جوی چشمه خورشید خون گرفت

خونابه شوی گریه زار که بوده ای؟

کارت چنین که پرده دلها دریدن است

امشب، به پرده، محرم کار که بوده ای؟

مار از اشک جگر پاره در کنار

تو پاره جگر! یکنار که بوده ای؟

....

بر ریشی خسروت نمکی هم دریغ بود

مرهم رسان جان فکار که بوده ای؟

در هیچکدام از پارسی سرایان هند، افکاری شبیه با اشعار بالا، در قالب غزل، با این فصاحت و زیبایی، و بلاغت و ایجاز وجود ندارد.

یکی از قابل ملاحظه ترین و برجسته ترین مشخصات شعر خسرو، تازگی اسلوب وی می باشد. سعدی از نظر این خصوصیت، بی همتاست، ولی طبع شورید- و سیماب وش خسرو، عواطف گونا گون را در لباسهای جذاب و پیرایه های رنگین، و توبه نو، بروز میدهد. باوجود آن که در شعر خسرو، تکرار مضامین و عناوین هست، یعنی فکر اساس عشق وی، دور حکایت زلف ورع، و خط و خال و فراق و وصال، درد عشق، و بی توحی محبوب و غیره، می چرخد، اما این حقیقتی است، اعجاب انگیز، که از این تکرار مضامین به خواننده هیچ ملالی روی نمی دهد، زیرا، در بکار انداختن یک موضوع، کاملاً از تصنع و تکلف برکنار می ماند، و با انداز یک گونه دلغریبی که، دلنواز است و نرم، در عین حال، خوش آهنگ، و متنوع، عواطف خود را عرضه می کند برخلاف بے شتر، بلکه سائر شاعران پارسی گوی هند، که از لحاظ اشتغال بر تکلفات ادبی، کلام آنها مصنوع و غیر طبیعی بنظر میرسد. منظور این نیست که خسرو از بکار بردن صنایع شعری اصولاً احتراز نموده اما وی اینهارا بر خوانند. تحمیل نکرده است، و در شعوهائی که تکلفات شعری هست، خواننده بهچوجه متوجه آن نمی شود. علت آن این است که این سخنگوی چیره دست، بشرح احساسات عادی، و حیات آنهایی را که ذوق و طعم عشق را چشیده اند، پرداخته، و شعر را ملاحظه بفرمائید :

بود و عالم قیمت خود گفته ای	نرخ بالا کن که ار رانی هنوز
چشم بدف دور از چنان روئی	که ازو چشم دور نتوان کرد
مود مان در من و بیهوشی من حیرانند	من در آنکس که ترا بیند و حیران نشود
هر د و عالم قیمت خود گفته ای	نرخ بالا کن که ار زانی هنوز
زلفت زهر دو جانب خونریز عاشقان است	چیزی نمی توان گفت، روی تو در میان است
بتی و آفت تقوی، و آخر این نمی دانی	که در شهر مسلمانان بناید اینچنین آمد
زبان شوخ من ترکی و من ترکی نمیدانم	چه خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من

می دانیم که غزل در اول وسیله ای بود برای بیان افکار عواطف خالص عشقی، و خواجه حافظ با گنجاندن موضوعاتی از قبیل تصوف و عرفان، پند و موعظه و اخلاق، وطنز و شوخی، غزل فارسی را وسعت بخشید. خسرو، غزلهای خود را کاملاً و فقط در همان قالب اصیل آن ریخته، یعنی شعر هائی گفته که در آن از عشق دلبستگی خود به معشوق، و وصف جمال او، و همچنین، شرح حالات خود، بعنوان عاشقی دلسوخته، در وصال و فراق و دوری و نزدیکی و امثال اینها، گفتگو می کند. ازین نظر غزلهای وی از عشقی حکایت میکند که صرفاً جنبه مجازی را داراست. یعنی عشق انسانی، و بدین سبب، محبوب خسرو، محبوبی است جسمانی که، از محبوب سنائی و عطار مولانا کاملاً جداست. محبوبی را که خسرو در برابر چشم مان جلوه گرمی سازد، محبوبی است از همان گوشت و پوستی که ماداریم، و همین است که ماهمان زیبایی را که در سطح زمین در وجود آدمیان، و یادریبا رویان مشاهده می کنیم، در غزلهای وی می بینیم. عشق خسرو، همان عشقی است که در میان دو نفر آدمی در این عالم زیبا وجود دارد، و یا بوجود می آید، یعنی عشقی خالصاً انسانی. و به همین علت عشق خسرو، و در نتیجه کلام خسرو، مصنوع و متکلف نیست. کلامی

است که بسیار ساده و طبیعی بنظر میرسد، زیر اهمیت دنیای عشق و محبت را برای ما مجسم میسازد که ما عینا شاهد آن می باشیم و خسرو آن را بتمام و کمال مشاهده نموده و باهر گوشه ای از آن آشناست. در سفر طولانی عشق، خسرو باشد آند و آلامی روبرو گردیده، و در آخر آن همه زجر و سختی، آتشی در درون وی شعله کشید که وی را باظهار احساسات آتشین، بطوزی خاص خود و ادار نمود. این عواطف سوز ناک و هرچند در باریکی خیال و ظرافت کاری به غزلهای سعدی نمی رسد، اما از حیث روانی و سلاست بیان و فصاحت، در درجه اعلی از شعر فارسی می باشد، اوهم قدرت دارد به آسانی مانند آن اشعار بگوید، اما هنگام عمل می بیند که از جمله متنوعات است.

....

غزلهای خسرو نماینده سوزنده ترین آرزوها و امیال عاشق بیقراری است که سینه وی مثل یک آتشکده شعله ور بود. صاحب سفینه الاولیا می نویسد:

” سوز سینه و آتش دل امیر خسرو چندان بود که ، پیراهنش همیشه سوخته می نمود.“

مرشده خسرو، حضرت خواجه نظام الدین اولیا مکرر میفرمود : ” امید است که مرا بسوز سینه این ترک بخشند. آگو در روز رستخیز از من سوالا شود که چه آورده ای؟ خسرو را تقدیم خواهم داست“ پس عشق خسرو اگر چه کاملا آسمانی نه بود، ووی با محبوبی زمینی (خواه آن محبوب حضرت خواجه نظام الدین اولیا بوده ویا خواه سلطان خوبان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم) سری و سری داشته، عشق تشریفاتی نبوده و نه شاعر مابانه. شعر های وی چکیده تجربیاتی است که با ذوق و شور و انجذاب درونی وی، ارتباط داشته - و آن گونه که حس کرده، دیگران رانیز تحت تاثیر همان کیفیات در آورده است، گویا خسرو بانشد دادن چشمه های زلال عشق طبیعی، نه مصنوع، دلهای عشاق عادی را نیز، تحت تاثیر در آورده، و در نتیجه، بسیار نزدیک به تمنیات عامه مودم می باشد. شعر های وی نه از برای شعر گفتن بود، و نه از برای تجملات ذهمی.

محبوب خسرو، دارای آن همه صفاتی است که محبوب نمونه ای، حامل آن می باشد، یعنی دارای کمال انسانیت و عظمت و پاکی و حسن و زیبایی، که برتر از آن در همه کائنات قابل تصور نیست. محبوب خسرو، در طبع مانوعی تجلیل و تکریم را نسبت بد و بوجود می آورد. این است محبوب خسرو
افتاد بازم در سر هوائی

دل باز دارد میلی بجائی او شهر یاری، من خاکساری

اوپاد شاهی، من بینوائی بالا بلندی، گیسو کمندی

سلطان حسنی، فرمان روائی ابرو کمانی، پسته دهانی

نازک میانی، سنگین دغائی بی اونه بخشد خورشید، نوری

بی اوندارد عالم صفائی هر جا که لعش در خنده آید

شکر ندارد آنجا بهائی هر لحظه ارد دل با خیالش

خوش گفتگوئی، خوش ماجرائی گر چشم خسرو تیرش به بیند

....

هر چند و صفت می کنم در حسن ازان بالاتری	ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری
بسیار خوبان دیده ام ، اما تو چیز دیگری	آفاق را گردیده ام مهربتان ور زیده ام
زینسان مرود امن کشان کارام جانم می بوی	ای راحت و آرام جان باقد چون سرو روان
از هر چه گویم بهتری، حقا عجائب دلبری	تو از پری چابکتری و زبرگ گل نازکتری
جان و دل ما برده ای ، انیست رسم دلبری؟	عزم تماشا کرده ای آهنگ صحرا کرده ای
تاکس نگوید بعد ازین من دیگرم تودیکری	من تو شدم تو من شدی من تن شدم توجان شدی
باشد که از بهر خدا سوی غریبان بنگری	خسرو غریب است و گدا افتاده در شهر شما
پادشاهانی بوده است که	دوران زندگی خسرو ، مصادزبا حکمفرامائی

بے شتر آنان هوس ران و شرابخوار و شهوت پرست بودند، پادشاهانی که باشاهدان تو خط ترک نشست و بر خاست داشتند، و شب و روز را در مخافل نغمه و سرود، بسر می بردند. شعرای آن زمان که وابسته به دربار های چنین پادشاهانی بودند، بر ملا در اشعار خود ازین گونه همجنس گرائی و انحراف سخن گفته اند. در بجهوحه این چنین محیط اجتماعی، قاعده می بالیست خسرو متاثر میگردید، ولی باوجود قرب وی با این نوع مجالس در بار پار شاهانه ، وحتى تقرب وی در دربار بعضی از پادشاهان و امرای هوس ران، توانسته است، روشنی طبع خود را از این ظلمت جانفر سانگاه دارد، و تصور محبوبی کامل عیار را، بما ارائه دهد.

....

در غزلهای فارسی خسرو، عناصر هندی، بر عکس از متویهای او، ناپیدا است. ازین لحاظ ، غزلهای وی سنتی است و درین سنت وی کاملاً سنت شعر ایران را دنبال کرده البته فقط برای اظهار شعر عاشقانه. پادشاهانی که خسرو شاهد زمان آنها بوده، محیط ایرانی و ترکستانی را در دربار های خود بوجود آورده بودند، و بهمین علت، در اشعار خسرو، مثل شاعران ایرانی ، ذکری از شاهدان ترک نیز مشهود است، و برخلاف سنتهای هند، در اشعار وی مرد برای مرد اضطراب را نشان میدهد، در صورتی که در ادبیات هند، قلب زن برای مرد می تپد پس خسرو از تاثیر و نفوذ محیط دربار زمان خود، برکنار نبوده است، و ازین لحاظ ، شعرویی حامل رنگ و جلوه منفرد می باشد.

در میان عناصر درونی و خارجی شعر خسرو، جنبه درونی برجسته خارجی آن می حریر، چنانکه گفتیم، احساسات و کیفیات عشقی است که وجود شاعر را سراپا در بر گرفته. شکی نیست که خسرو می بالیست تاحدی، ویامی توانست کاملاً، بیاناتی را در مورد مشاهده نموده و شاهد کشته شدن چندین پادشاهان معاصر بوده، ولی همه این مشاهدات مربوط به حوادث روزگار، در شعله های آتشین، و در سوز درونی وی خاکستر می شده است، البته این اوصناع محیط معاصر، ضبط و مناعت نفس، و تسلیم و رضا و قدرت و توانائی برای مقاومت باد گر گونی و تغییرات روزگار دادر طبع وی بوجود آورده است. بهمین علت در اشعار وی تاحدی، غم روزگار باغم عشق آمیزش و موافقت دارد. میگوید

چو کار جهان نیست جز بیوفائی	درو با امید و فا چند پائی
رها کن چرامیکنی قصر و ایوان	بجائی که نه بود امید رهائی
چو دیدی که هستی بقائی نه دارد	زهستی چه لافی درین لا بقائی

....

چو کار های جهان است جمله بی بنیاد	حکیم و روی نه نهاد کارها بنیاد
مبین که ملک فرو بست شمع دولت را	بسی چراغ سلیمان که کشته گشت زباد
چنان بزی که گیری آگو ترانی زیست	چوهر که هست به عالم بوای مردن زاد

....

اما خسرو اساسا عاشقی بود دلباخته که عشق و زیبایی و جمال را، هر جا که مشاهده میکرد، دلش را به شود و هیجان می آورد. همین ذوق سرشار و زیبایی شناس و جمال دوستی، شعر خسرو را با کائنات و ظواهر تجلیات دنیوی نیز مربوط ساخته است. ابیات زیر را در وصف جمال طبیعت ملاحظه بفرمائید

چار طاق لعل بر خارا زدند	لاله را بنگر که گوئی، عرشیان
کرسی از یاقوت، برمینا زدند	کارداران بهار از رگل
زال زر بر روضه خضرا زدند	از حول طارم نشنیدان چمن
خرگه گلریز بر صحو از دند	گوشه های باغ ز آب چشم ابر
خنده ها بر چشمهای ماز دند	

....

خوش بود باده گلرنگ در ایام بهام	خاصه در سائیه گلهای تر اندام بهار
عاشق زار بهار است، نهانی، سوسن	لیک از شرم نیارد، بزبان، نام بهار
برچمن بود بسی وام بهار از زر و سیم	غچه بگشاد گره تابد هد وام بهار
بعد ازین بینی در سائیه هر سرو بلند	مجلسی کرده جوانان می آشام بهار
بفنیمت شمر اید وست اگر یافته ای	روی زیبا و می روشن و ایام بهار
از پی خوزدن می باسخنان خسرو	بادمی آرد بر خسرو پیغام بهار

تمنائی نداشته. روح وی تشنه عشق و محبت است در مسائل مربوط به عشق و کیفیات وی و معاملات وی، او بیش از هر شاعر پارسی سر ای هند در وادی عشق مجاز و عشق انسانی، گام زده است، عشقی که آن را مطابق حوصله و ذوق و سلیقه خود، و در نتیجه تجربه های خود تعبیر می کند. میگوید

دلبران مهر نمایند و وفانیز کنند دل، بر آن مهر نبندی که جفا نیز کنند
چند گویند که گه گه بدش میگذری این حدیثی است که، بهر دل مانیز کنند
عالمی را بکش از غمزه که ترکان بخدنگ گرچه بکشند بسی صید، مرها نیز کنند
عاشقان گرچه ترا بهر جفا بد گویند از پی چشم بد خلق، دعا نیز کنند
مفعمان گوچه برانند گدا را از در گه گهی حاجت درویش، روانیز کنند
سوی خسرو نگهی کن بطفیل دگران کاهل دولت، نگهی سوی گدا نیز کنند

....

دلم در عاشقی آواره شد، آواره تر بادا تنم از بیدلی بیچاره شد، بیچاره تر بادا
رخت تازه است و بهر مودن خود، تازه تر خواهم دلت خاره است، بهر کشتن من، خاره تر بادا
گواهی زاهد! دعای خیر میگوئی مرا این گو که آن آواره کوی بتان آواره تر بادا
همه گویند کز خونخواریش خلقی بتجان آمد من این گویم که بهر جان من، خوانخوازه تر بادا

....

همین عشق است که غزلهای خسرو را مزیت ویژه ای بخشیده است. این عشق تجربه واقعی اوست. بدون داشتن این گونه عشقی، که او را به یک عاشق سوخته جان مبدل گو دانیده بود، نمی توانست اشعاری باین درجه محکم و موثر و سحر انگیز را بوجود بیاورد تا حدی که از هفتصد سال، هنوز در مجالس حال و قال متصوفانه هند، در لحن شور انگیز و وجد آفرین، سروده می شود. این مزیت فقط خسرو دارد که وی شعر فارسی را از کاخهای پادشاهان زمان خود بیرون آورده و لذات احساس کردن و درک نمودن آنها را بمردم چشانیده است. زبان خسرو زبان سحر انگیزی است که از آن زمان تا امروز درد هان مردم هند میگردد و خواهد گردید.

غزلهای خسرو، صدای روح وی و بیان درد و کرب وی است، دردی حقیقی، و کربی واقعی. و همین است که اشعار وی تا اعماق قلب خواننده و شنونده، رسوخ می کند، و در دل می نشیند.

بیانات خسرو نوعی از لطافت، از روشنی، از آشنائی دلخواه، و نوعی از سحر و جادواست. اشعارش روان است و دلنشین و طبیعی، خالی از تعقید لفظی و تکلف و ساختگی. و این خصائصی است که نصیب هیچکدام از شاعران پارسی گوی هند نیست. شعر خسرو در شعر فارسی هند باعلی مرتبه جمال ظاهر نیز رسیده، و مقدر بود که شعر فارسی در هند، حتی زبان شعر فارسی، به دست او کمال یابد و آماده بیان لطیف ترین احساسها و عاطفه های انسانی شود.

حق این است که در طول هفتصد سال، خاک هند چنین فرزند برومند دیگری را نزناییده است، و نه از خاک ایران در طول همین مدت بعد از سعدی شیراز که خسرو در تتبع وی غزل سروده، کسی دیگر برخاسته که جای این رواستاد ان غزل را به ترتیب، در هند و ایران بگیرد.

